

تحلیل اخلاقی و کلامی داستان حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت خضر نبی (علیه السلام)

فاطمه جوکار^۱، محمدمهدی کریمی نیا^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ طلبه سطح چهار (دکتری) رشته تفسیر و علوم قرآن، حوزه علمیه حضرت خدیجه سلام الله علیها، بابل

^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم

^۳ دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، مدرّس مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی قم (نویسنده مسئول)

چکیده

داستان روایی حضرت موسی (ع) و جناب خضر(ع)، حکایتی واقعی همچون دیگر قصص قرآنی است که هدایتگر راه معرفت به خدا و انبیای الهی (ع) و شناخت طریق حق می باشد. مقاله حاضر با هدف شناخت نکات اخلاقی و کلامی و تحلیل برخی از نکات اخلاق و کلامی داستان موسی(ع) و خضر(ع) در قرآن تنظیم و تدوین شده است. نکات ارزنده تفسیری این داستان در تحلیل اخلاقی مبنی بر عدم صبر و فراموشی حضرت موسی(ع) نسبت به حضرت خضر (ع) و نیز در بحث کلامی کشتن جوان توسط حضرت خضر(ع) بر اساس نظام تکوین و تشریح پاسخ داده شده و هیچ شبهه ای بر این دو پیامبر وارد نیست و عصمت این دو پیامبر بر اساس شواهد و دلایل تفسیری و روایی ثابت شده است.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، کلام، داستان، موسی، خضر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

داستان و قصه‌ها نقش سازنده‌ای در تربیت و شکل‌گیری شخصیت انسان ایفا می‌کنند. از این رو خداوند متعال جهت تکامل و تعالی بشر در ابعاد مختلف از این شیوه به بهترین وجه استفاده نموده که از جمله این داستان‌ها، داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع) است که در سوره کهف به آن اشاره شده است. با تفکر و تدبیر در اهداف این داستان می‌توان به نکات اخلاقی و کلامی این داستان پی برد که این قصه زمینه عبرت‌گیری و تعلم را برای انسان فراهم می‌کند. به همین جهت، بررسی این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که کلام خداوند در بر دارنده تکامل دنیوی و اخروی بشر می‌باشد در ارتباط با این مسئله تألیفاتی به منظور شناساندن این قصه انجام گرفته از جمله: کتاب موسی و خضر در فرهنگ اسلامی از قدرت الله مرادی و پایان نامه تحلیل تربیتی داستان حضرت موسی (ع) و سامری از نرگس رمضان زاده می‌توان نام برد. اما تحلیل اخلاق و کلامی داستان حضرت موسی (ع) و خضر (ع) به این نحو به احصاء نگارندگان در نیامده است. لذا پژوهش حاضر در صدد است که با بررسی کتب متعدد تاریخی و اخلاقی و تفاسیر متعدد به این مسئله بپردازد که چه نکات اخلاقی و کلامی را از این داستان می‌توان برداشت نمود و از این رو مقاله حاضر با بهره‌گیری از قرآن و روایات به منظور پی بردن به اسرار کلامی و اخلاقی سعی در بیان این مطلب دارد که خداوند بعد اخلاقی این داستان را ادب و تواضع و صبر استاد و شاگرد نقل می‌کند و همچنین از نظر بعد کلامی به اثبات عصمت حضرت خضر (ع) اشاره دارد.

۱. شرح آیات ۸۲-۶۰ سوره کهف

ضمن آیات ۸۲-۶۰ سوره داستان تعلیم حضرت موسی (ع) توسط یکی از مردان الهی که قرآن نام او را ذکر نکرده ولی طبق نظرات مفسران معروف نام این شخص خضر بوده است. با تعبیرات بسیار ظریف و حساب شده‌ای در سه ماجرا به حضرت موسی (ع) علومی که خدا به او تعلیم داده بود بهره مند نمود. ماجرا از این قرار بود که قبل از سفر حضرت خضر (ع) به ایشان فرمود که اگر هر کاری کردم دلیل آن کار را از من نپرس. فقط با من همراه باش و موسی (ع) هم موافقت کرد و به اتفاق او حرکت کرد. نخست سوراخ کردن کشتی بود که متعلق به گروهی از طبقه کم درآمد بود. دوم کشتن یک جوان؛ سوم تجدید بنای دیواری که در حال فرو ریختن بود. در همه این حوادث موسی (ع) اعتراض نمود و دلیل اعتراض حضرت موسی (ع) این بود که در حادثه اول مصونیت اموال مردم از سوی خضر (ع) نقض شد و در حادثه دوم مصونیت جان انسان‌ها و در حادثه سوم عملی ظاهراً بدون دلیل از او سر زد. سرانجام حضرت خضر (ع) اسرار نهانی این کارها را برای او فاش نمود تا به فلسفه و حکمت آن پی برد. دلیل حادثه اول را این گونه مطرح نمود که اگر کشتی را سوراخ نمی‌کردند پادشاه غاصبی آن را به تصرف خود در می‌آورد و صاحبان کشتی بیچاره می‌شدند. دوم اگر آن جوان کشته نمی‌شد بیم آن می‌رفت که پدر و مادر صالح خود را گمراه سازد. و سوم در زیر آن دیوار گنجی نهفته بود که متعلق به یتیمان بود که پدر آن‌ها مردی با ایمان و صالحی بود خدا می‌خواست از این طریق گنج آنها را محفوظ بدارد تا زمانی که یتیمان به حد رشد برسند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۴۹-۲۴۸).

در مصاحبه و مناظره حضرت موسی (ع) با حضرت خضر (ع) معارف عمیقی مطرح شده خداوند درباره حضرت خضر (ع) فرمود:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»

در آنجا بنده‌ای از بندگان خاص ما را یافتند که او را رحمت و لطف خاصی از نزد خود عطا کردیم و هم از نزد خود وی را علم (لدنی و اسرار غیب الهی) آموختیم».

یعنی رحمت خدا با علم راستین همراه است و علمی که رحمت خدا را همراهی نکند نافع نیست و علم نافع چیزی است که پرهیزکاران گوششان را وقف آن نموده اند و سالکان صالح از علم غیر نافع به خدا پناه می برند ولی این رحمت مظهر همان رحمت بیکران خدا است که مهندسی غضب نیز خواهد بود یعنی همان طور که غضب الهی بر اساس رحمت مطلقه است. غضب حضرت خضر(ع) نیز که ماجرای همان رحمت مطلقه خداست بر اساس رحمت خواهد بود. از این رو دو کار قهرآمیز انجام داد که باطن آنها رحمت بود یکی کشتن جوان و دیگری سوراخ کردن کشتی.

البته کار سوم یعنی مرمت دیوار ویران یتیمان آن شهر نیز ظاهر و باطن آن برابر رحمت بود. اعتراض موسی در باره کارهای حضرت خضر بر اساس ظاهر شرع بود و پاسخ خضر(ع) به حضرت موسی(ع) بر اساس ولایت و رحمت مطلقه و علم لدنی بود که هر دو صحیح و هر یک به جای خود معتبر است. غرض آنکه رحمت رحمانیه یک اقتضا دارد و رحمت رحیمیه اقتضایی دیگر و آنچه خداوند به حضرت خضر عطا کرده بود گذشته از رحمت رحیمیه رحمت رحمانیه بود که به استناد همان رحمت کشتن جوان و سوراخ کردن کشتی مصداق رحمت خواهد بود. (جوادی آملی، ج ۲، ص ۲۰۸ - ۲۰۹)

محاورت و مصاحبت موسی کلیم (ع) و خضر (ع) در محدوده ولایت است. خضر به موسی کلیم می گوید من و تو تحت ولایت خداییم و آنچه به دست من و تو انجام گرفته اراده خداوند بوده است. در تعبیرات حضرت خضر نکاتی وجود دارد؛ از جمله اینکه وی معیوب کردن کشتی را به خود نسبت داده و می فرماید (فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا) (کهف، ۷۹). نمی گوید خدا خواست آن را عیبناک کند بلکه می گوید من خواسته ام معیوبش کنم. اما درباره آن جوان می گوید:

« فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا » (کهف، ۸۱)

اراده تبدیل به احسن را به خود و خدا نسبت داده و می گوید ما خواستیم خدای سبحان آن فرزند ناصالح را به فرزند صالح تبدیل کند اما در مورد دیوار می گوید:

« فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا، » (کهف، ۸۲)؛

خدا اراده کرده است که آنها بالغ شوند و از گنج استفاده کنند».

در این مورد فعل را تنها به خدا نسبت می دهند. بعضی از اهل معرفت از این سه تعبیر استفاده کرده اند که آنجا که نقص است خضر به خود نسبت می دهد و آنجا که می تواند مشترک باشد به خود و خدا نسبت می دهد و آنجا که کمال صرف است به خدا نسبت می دهد.

البته چنین نیست که خیر را به خدا نسبت دهد و شر را به خود، زیرا همه مراحل کار، کار خیر بود بلکه روش موحد شدن این است که یک موحد در آغاز خود را موثر می بیند بعد کم کم می بیند که غیر خداوند موثر دیگری در کار نیست و به جایی می رسد که خودش و همه ماسوی را جزو ستاد و سپاهیان خداوند می بیند چنین نیست که ما جدای از جنود خدا نتوانیم کاری انجام دهیم. بلکه ما مهره ای از مهره های درجات فاعلیت خدای سبحانیم در مقام فاعلیت که وصف زائد بر ذات است انسان جزء جنود الهی است. (همان، ص ۱۹۷، ۱۹۸).

۲. علت مسافرت حضرت موسی (ع)

هنگامی که فرعون و فرعونیان در دریای نیل غرق شده و به هلاکت رسیدند بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی پس از سال ها مبارزه پیروز شدند و زمام امور رهبری به دست موسی افتاد او در یک اجتماع بزرگ در حضور بنی اسرائیل سخنرانی کرد مجلس باشکوهی بود ناگهان یک نفر از موسی پرسید آیا کسی را می شناسی که نسبت به تو اعلم باشد. موسی در پاسخ گفت نه، (محمدی اشتهدادی، ج ۴، ص ۲۸۹).

اینجا موسی با خود گفت خداوند فردی عالم و آگاه تر از من نیافریده پس خداوند به جبرئیل وحی کرد که موسی را دریاب که نابود می شود و به او بگو که در محل ملاقات دو دریا صخره مردی است که از تو عالم تر است پس به سوی او حرکت کن و از علم او بیاموز. پس جبرئیل بر موسی نازل شد و او را از فرموده خداوند آگاه ساخت. اینجا بود که موسی در نفس خود احساس خواری کرد و متوجه اشتباه خود گردید و ترس و رعب بر او غلبه نمود و به وصی خود یوشع گفت: خداوند مرا مأمور نموده است که مردی را که در محل برخورد دو دریاست ملاقات کنم و از وی تبعیت و علم وی را فرا بگیرم پس یوشع برای سفر موسی یک ماهی نمک زده و مقداری وسایل مورد نیاز را آماده ساخت. (کاشانی، ج ۲، ص ۲۸۷).

در روایتی از امام محمد باقر (ع) آمده است که فرمود:

هنگامی که موسی (ع) و یوشع (ع) برگشتند دیدند که ماهی به دریا افتاده است پس به جست و جوی دوستانشان برخاستند و او را در جزیره ای از جزایر دریا پیدا کردند که تکیه داده یا نشسته است. پس موسی (ع) به او سلام کرد و خضر از سلام نمودن موسی تعجب کرد چرا که در سرزمینی زندگی می کرد که کسی به دیگری سلام نمی نمود. لذا پرسید تو کیستی گفت من موسی بن عمران هستم فرمود تو همان موسی بن عمران که خداوند با او تکلم می کند گفت بله حاجت تو چیست گفت آمده ام که آنچه در مورد اسرار الهی آموخته ایم به من تعلیم نمایی، خضر گفت من به امری مامور شده ام که تو طاقت آن را نداری و تو نیز به چیزی مکلف شدی که من طاقت آن را ندارم. (همان، ۲۸۹).

علت دیگر این بود که حضرت موسی (ع) در خود احساس غرور کرد که از همه عالم تر است پس خداوند او را به این کار دستور داد. (عروسی حویزی، ج ۳، ۲۷۰).

۳. نکات اخلاقی داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

۳-۱. صبر و بردباری در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

در مقام تعلیم و تربیت نهایت بردباری را باید نشان داد همان طور که در این داستان می بینید هر گاه حضرت موسی (ع) در اثر هیجان عهد خود را فراموش می کرد و زبان به اعتراض می گشود خضر تنها با خونسردی و در لباس استفهام می فرمود:

«قال ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبراً، (كهف، ۱۸)؛

گفت: آیا با تو نگفتم که تو هرگز ظرفیت و مقام آنکه با من صبر کنی نخواهی داشت؟».

۳-۲. ادب و تواضع در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

یکی از مسائلی که در تعلیم و تربیت اهمیت ویژه ای دارد برخورداری از ادب شاگردی است با اینکه حضرت موسی (ع) به عنوان پیامبری اولو العزم بودند در ملاقات با حضرت خضر (ع) از وی درخواست می کند که با او همراهی کند این جمله را در بیان قرآنی اینگونه نقل می کرد آیا اجازه می دهی که با تو بیایم و تو را بر این اساس پیروی کنم که آنچه به تو داده برای اینکه من هم به وسیله آن رشد بیابم به من تعلیم کن.

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا، (كهف، ۶۶)؛

موسی به او (خضر) گفت: آیا (اجازه می‌دهی) در پی تو بیایم، تا از آنچه برای رشد و کمال به تو آموخته‌اند، به من بیاموزی؟». مطلب قابل توجه در این آیه رعایت ادبی است که موسی (ع) در مقابل استادش حضرت خضر (ع) نمود. به این صورت که از همان ابتدا با سخنی که سرشار از ادب بود به صورت استفهامی فرمود آیا می‌توانم تو را پیروی کنم و همراهی خود را با ایشان مشروط به تعلیم نکرد و نگفت من تو را همراهی می‌کنم به شرطی که مرا تعلیم کنی بلکه گفت تو را پیروی می‌کنم باشد که تو مرا تعلیم کنی. (خوش دل روحانی، ۱۳۹۳).

موسی با کمال تواضع به او گفت: «هَلْ أَتَّبِعُكَ...».

در مذاکره موسی باین معلم بالاترین ادب در سخن رعایت شده است. زیرا قبل از اظهار هر نوع مطلبی اجازه پیروی می‌طلبید و مقصود اصلی را که آموزش بود نتیجه مترتب بر آن قرار می‌دهد و می‌گوید: «عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي». در نتیجه او را از درخواست مقصود اصلی به صورت امر (علمنی) بی‌نیاز می‌سازد. آن‌گاه خواهان آموزش برخی از دانش‌های معلم می‌گردد نه همه را. دانش را برای رشد و راهیابی به سوی سعادت می‌طلبد و بر آن موضوعیتی قائل نمی‌شود. (سبحانی، ج ۲، ص ۲۲۵).

و نیز موسی وعده صبر داد و افزود که با تو مخالفت نخواهم کرد. این نوع سخن گفتن نیز یک نوع ادب بزرگی است از موسای کلیم در برابر معلم بزرگوار. (همان، ص ۲۲۶).

حضرت موسی (ع) خود را در خدمت حضرت خضر (ع) قرار می‌دهد و به ایشان می‌گوید آیا اجازه می‌دهید من همراه و ملازمان باشم تا از دریای علم شما چیزی دست مرا هم بگیرد با این تواضع شدید هم تقاضامندانه اجازه می‌گیرد هم همواره خود را شاگرد استاد معرفی می‌کند. شاگرد باید پا به پای استاد حرکت کند و هر جا کوتاهی کرد و عقب ماند جز خودش را سرزنش نکند. (درستی مطلق، ص ۲۲)

حضرت موسی (ع) هرگز از گفتن نمی‌دانم اباو گریز نداشت اگر هم به علمی رسید ثمره اعتراف به نمی‌دانم بود (أَنْ تُعَلِّمَنِي) (همان، ص ۳۵)

۳-۳. عظمت خدا و نیستی ما در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

خدای متعال فرموده است: «وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ؛ بر خدا برتری مجوید»؛

یعنی در مقابل خدا سر و گردن خود را بالا نیاورید. علو را کنار بگذارید هر کس در مقابل هست حقیقی که خداوند متعال است نیست حقیقی نشود و تسلیم محض نشود خود را از بین برده بر او علو برتری جسته است باید آنقدر عظمت خدا و بزرگی خدا ما را بگیرد که خود را فراموش کنیم یعنی خود را کنار بگذاریم و عظمت و بزرگی خدا در دل ما تجلی کند. (فرحزاد، ۱۳۹۳، ۷۱-۷۲)

حضرت موسی (ع) در برابر حضرت حق تسلیم محض بود چنانچه وقتی مأموریت یافت برای تعلیم به نزد خضر برود پرسید کجا بروم و تقاضانکرد که حقیقت جریاناتی که در پیش است شرایط تدریس را معلم معلوم می‌کند نه متعلم و شاگرد باید معلم و شرایط راهمانطور که هست بپذیرد. (درستی مطلق، ۱۳۹۱، ص ۲۱)

۳-۴. تسلیم در برابر مریبان الهی در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

حضرت خضر (ع) گفت تو می‌خواهی از این به بعد شاگرد من بشوی گفت بله گفت فقط یک شرط دارد،

«قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» (کهف، ۷۰)؛
اگر مرا پیروی می کنید از چیزی سوال مکن تا خودم از آن با تو سخن آغاز کنم».

یعنی هر چیزی دیدی نباید دم بزنی باید تسلیم محض باشی تا خود من برای تو توضیح بدهم شرط اول و آخر این است که سوال نکنی مگر تو نمی گویی که خدا گفته است تو نزد من بیایی و شاگردی کنی من هم اول می گویم تو قدرت نداری ولی تو می گویی من قدرت دارم ان شاء الله صبر می کنم خوب می رویم ولی هرکاری کردم شما نباید سوال کنید باید تسلیم باشید. (همان، ۸۴-۸۳).

به خاطر اینکه حضرت موسی (ع) یک لحظه به ذهنش خطور کرد که خدا عالم تر از من خلق نکرده است خدا این طور این داستان را پیش آورد که حضرت موسی (ع) این اندازه منیت نشان ندهد ولی دیگر توان او از دست رفت و خدا هم البته می خواست او را تربیت کند که حواس او جمع باشد. (همان، ۹۱)
حضرت موسی (ع) در تمام مدت تعلیم پاسخ هیچ سؤال رادریافت نکرد معلوم می شود اولین شرط شاگردی در مدرسه علم تأویل تسلیم و رضاست (لا أعصى لك أمرا)، (درستی مطلق، ص ۲۸)

۳-۵. شوق و رغبت در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

در این سه جریان نکته مهم و اساسی این است که در هر سه حادثه این فقط حضرت خضر (ع) است که اقدام می کند (فَخَرَقَهَا، فَقَتَلَهُ، فَأَقَامَهُ) و این اقدام نه خضر (ع) دستوری داد و نه موسی (ع) به خضر کمک نمود موسایی که ادعایی تبعیت و شاگردی خضر (ع) را داشت. ارتباط و تعامل سازمانی این دو وجود بزرگوار در سطح عصمت الهی مطرح است. با این وجود چون شرعا و عقلا خصوص عملکرد خضر برای موسی روشن نیست به کمک او بر نمی خیزد و حتی اعتراض هم می کند از آن طرف خضر هم به او تحمیل نمی کند و حتی به موسی (ع) اعتراض هم نمی کند که مگر خدا مرا به معلمی معرفی نکرد؟ و مگر از علم لدنی برخوردار نیستیم پس چرا از من تبعیت نمی کنی؟ و از این سخنان بلکه این امر الهی صرفا عدم ظرفیت همراهی در حد نظاره گری را اشکال می کند! از این رو در همراهی و پذیرش موسی امتناع می ورزید نکته دیگر اینکه خدا هم موسی (ع) را مواخذه نکرده است هر چند به ایشان امر کرده که شاگردی خضر (ع) را بکنند و این نشان می دهد که حتی در سطح عمل یک معصوم یا معصوم دیگر تبعیت از روی میل و رغبت صورت می گیرد و این میل در رغبت از بصیرت به عمل بر می خیزد پس در مقام مدیریت ولایی و الهی شوق و رغبت محور اعمال مدیریت و تحقق تبعیت از نیروهای تحت فرمان است. (نقی پور فر، ۱۳۷۷)

۳-۶. خدمت رسانی در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

مسأله سوراخ کردن کشتی به خاطر حفظ آن از دستبرد حاکم ستمگر که در تعقیب کشتی های سالم بود می تواند الگوی خدمت باشد البته نه برای هر انسانی بلکه برای افرادی که از جانب خدا مقام سرپرستی جامعه را بر عهده دارند همچنان که تعمیر دیوار به طور رایگان به منظور حفظ اموال نشانه ایثار است که برای همگان می تواند الگو و درس باشد. (سبحانی، ۱۴۱۶، ص ۲۳۵).

نام و نسب حضرت خضر (ع) روایت شده که آن جناب پیغمبری مرسل بوده و خدا او را به سوی قومش فرستاد او مردم قوم خود را به سوی قومش فرستاد او مردم قوم خود را به سوی توحید دعوت کرده است و معجزه او این بوده که بر هر چوب

خشکی که می نشست سبز می شد و نیز بر هیچ زمین بی علفی نمی نشست مگر اینکه سبز و خرم می شد به همین دلیل او را خضر نامیدند. (جزائری، ۱۳۷۲، ص ۲۹۳)

در مورد نبوت حضرت خضر علامه طریحی می فرماید بسیاری از علماء می گویند وی پیامبر بوده و استدلال کرده اند به اینکه به موسی گفت (وَ مَا فَعَلْتُ عَنْ أَمْرِي) هرگز این کارها را از پیش خود انجام ندادم. (طریحی، ۱۴۱۵، ص ۲۴۱).

۴. تحلیل اخلاقی داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

نکته قابل توجه در داستان موسی و خضر (ع) این است که مزدخواهی و اعتراض موسی به خضر از روی دنیا طلبی و عدم اخلاص بلکه از روی نداشتن دلیل کارهای خضر (ع) بود. (آقایی جلیانی، ۱۳۹۱، ص ۶۷)

از سوراخ کردن کشتی توسط خضر پیامبر نتیجه می گیریم که اگر کار خیر می کردیم و پس از آن پیشامد بدی برای ما رخ داد یکی از علل آن می تواند این باشد که قرار بود این پیشامد ناگوار برای ما اتفاق بیفتد و لذا در عوض کار نیک مان با پیشامد ناگوار پیشامدی از آن جلوگیری کرده است. از داستان دوم نتیجه می گیریم که مصیبت هایی حتی به بزرگی از دست دادن فرزند هم برای اهل ایمان خالی از خیر و مصلحت نیست و خداوند بعضی مواقع با پیش آوردن چنین مصائبی جلوی مصیبتی بسیار بزرگتر مثل مصیبت خلل در ایمان را می گیرد و در عوض چیزی بهتر از آن عطا می کند آری خداوند همیشه با اهل ایمان معامله پرسود می کند و چیزی از آن نمی گیرد مگر آنکه بهتر از آن را به آنها می دهد. (همان، ۷۷).

اما شبهه اخلاقی در زمینه صبر نکردن حضرت موسی علیه السلام وجود دارد این است که چرا حضرت موسی علیه السلام به عنوان پیامبر الواعزم در مقابل کارهای حضرت خضر علیه السلام صبر نکردند و همیشه اعتراض می کردند؟

در پاسخ به این پرسش می توان گفت که صبر نکردن موسی بر کارها و اعمال خضر نه تنها ضعیفی نبود بلکه از نقاط قوت اخلاقی او بود، چرا که اگر ضعف بود قرآن حتماً به آن اشاره می کرد اما می بینیم که قرآن عکس العمل موسی را رد نمی کند و مورد سرزنش قرار نمی دهد. موسی (ع) در مقابل کارهای خضر (ع) امر به صبر نشده بود که بی صبوری و عکس العملش مخالف با اطاعت از خدا باشد موسی نسبت به این و حقوق مردم بسیار غیور و کم طاقت بود و به محض اینکه پامال شدن حق کسی را مشاهده می کرد یا می دید خدشه ای به دین خدا وارد می شود قرار از کف داده و به شدت عکس العمل نشان می داد. و آن طور که در قرآن بیان شده این از بارزترین نقاط قوت اخلاقی موسی (ع) بود اگر همه مسلمانان چنین اخلاقی داشتند نه کوچکترین حقی از کسی ضایع و نه خدشه ای به دین خدا وارد می شد. با این که به موسی (ع) وحی شده بود که به سوی شخصی می رود که مقامی بس بلند دارد و از علوم والای برخوردار است اما چون از عصمت حضرت خضر (ع) چیزی به او گفته نشده بود برای خود حجت شرعی نمی دید که بدون داشتن دلیل کارهای خضر در برابرش سکوت کند و حرفی نزند و هر بار که خضر به او یادآوری می کرد که قرآمان این بود که اعتراض نکنی چون کارهای من بی حکمت نیست وی قانع می شد و در نهایت نیز هر دو به این نتیجه رسیدند که نمی توانند با یکدیگر همراه باشند. (همان، ص ۷۸)

حضرت خضر علیه السلام به علم باطنی عمل می کرد اما حضرت موسی علیه السلام مأمور نبود که به علم باطنی عمل کند و باید برحسب شریعت خود عمل می کرد بر همین اساس بود که به کارهایی که حضرت خضر علیه السلام انجام می داد و به ظاهر خلاف شریعت بود اعتراض می کرد.

چقدر فرق است بین این اخلاق موسوی و عملکرد کسانی که بدون داشتن کوچکترین حجت شرعی و تأیید الهی دین و ایمان خود را به دست کسانی به تمام قطب داده و مطیع محض فرامین آنها می شوند بدون کوچکترین سؤال و اعتراض به

کارهایشان، در صورتی که خداوند فقط و فقط در برابر پیامبر یا امام معصوم به ما دستور اطاعت بی چون و چرا داده است. (همان، ص ۷۹)

انسان بر اثر پیمودن مراحل تقرب و عبودیت می تواند از امور غیبی آگاهی یابد و آنچه خضر را به این مقام رسانده بندگی و عبودیت وی در مقابل خداوند بود. (سهراب پور، ۱۳۷۴، ص ۱۵۱)

شبهه اخلاقی دیگری که به حضرت موسی علیه السلام وارد شده این است که طبق آیه ۷۳ سوره کهف موسی علیه السلام دچار نسیان و فراموشی شده و عصیان و فراموشی با عصمت انبیا سازگاری ندارد.

معنی «لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ» (کهف، ۷۳)؛ مرا به آنچه فراموش کرده ام مؤاخذه نکن، چیست؟

در حالی که فراموش کردن برای پیامبران نزد شما جایز نیست؟

در پاسخ به این شبهه باید گفت اولاً منظور آن حضرت همین فراموشی عادی بوده است و این امر با وجود کوتاهی زمان شگفت نیست زیرا چه بسا که انسان آنچه را که نسبت به آن قریب العهد است به دلیل گرفتاری و مشاغل ذهنی و مانند آن فراموش می کند.

دوم اینکه قصد وی آن بوده است که مرا به آنچه ترک نمودم مؤاخذه مکن نظیر آیه شریفه: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَتْنَىٰ، (طه، ۱۱۵)؛ پس از این با آدم علیه السلام عهد کردیم اما عمل به عهد خود را ترک کرد»، که این وجه به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از طریق ابن عباس و ابی ابن کعب نقل شده است حضرت فرمودند: «قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ؛ یعنی بدانچه که از عهد با تو ترک کرده و انجام نداده ام مؤاخذه ام نکن».

سومین پاسخی که به این شبهه می توان داد این است که حضرت فرمود مرا به آنچه انجام داده ام و شبیه فراموشی می باشد مؤاخذه نکن و به خاطر مشابهت (کار انجام شده) با فراموشی، آن را «تسیان» نامید چنان که داستان یوسف علیه السلام به برادران آن حضرت گفته شده: «إِنكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف، ۷۰)؛ یعنی شما (چون) دزدان هستی (علم الهدی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۵).

بنابراین اگر واژه نسیت را به معنای فراموشی غیر معمول بگیریم جای شبهه ای باقی نمی ماند و اگر به معنی فراموشی واقعی باشد و به گونه باشد که در امر دین و رسالت باشد برای پیامبر جایز نیست اما اگر در موارد دیگر باشد مانعی برای پیامبر وجود ندارد مانند اینکه اگر پیامبری در امر خوردن او و امور روزمره اش فراموشی صورت بگیرد اسناد این فراموشی به پیامبر مشکلی ندارد.

۵. تحلیل کلامی داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

در مسئله کلامی این داستان فقط بخشی از ماجرای این داستان که راجع به کشتن جوان توسط حضرت خضر (ع) انجام گرفته است مورد بررسی قرار می دهیم. در ماجرای کشتن آن جوان این سؤال در ذهن انسان به وجود می آید که چرا حضرت خضر (ع) جوانی را قبل از ارتکاب جرم کشت؟ پاسخ این سؤال را بر اساس دو نظام تکوین و تشریح بیان می کنیم خضر می دانست که جوان مرتکب جرم نگردیده است و در آینده مرتکب جرم خواهد شد او را کشت؟ آیا علم خضر علیه السلام در برابر عمل جوان مسئولیت آور بوده است.

حال عمل حضرت خضر علیه السلام را از نظر نظام مقتضای تکوین و تشریح بررسی می نماییم.

۵-۱. تبیین نظام تکوین در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

مقتضای نظام تکوین خلقت و تدبیر و تصرف موجودات عالم از طریق علت و معلول بر مبنای حکمت الهی می باشد یعنی هر پدیده ای در عالم است در اثر علت های خاص و با ضوابط مشخص ایجاد می گردد. گروهی با استفاده از این قاعده چنین پاسخ داده اند که خضر مأمور تشریحی خداوند نبوده بلکه مأمور تکوینی بوده و از طرف خداوند براساس مصالح و حکمت الهی مأمور به انجام این کار شده است. اعتراض موسی علیه السلام براساس ظاهر و نظام تشریح صورت گرفته است. یعنی همان طور که خداوند از ملائکه و بقیه موجودات؛ همانند سیل، زلزله و... برای ایجاد یک امر خاص استفاده می کند و تمام علت ها و موجودات در جهان مأمور الهی هستند، خضر علیه السلام نیز در این جا مأمور انجام این امور خاص است و شاید آیه شریفه ۶۱ سوره انعام اشاره به همین مطلب باشد که می فرماید:

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ؛

و اوست که بر بندگانش قاهر و غالب است و نگهبانانی بر شما می فرستد تا هنگامی که یکی از شما مرگ فرا رسد فرستادگان ما جانش بستانند در حالی که کوتاهی نمی کنند».

یعنی حضرت خضر علیه السلام، مانند یک فرشته که مأمور به قبض روح است مأمور به قبض روح شده است و این که می بینیم حضرت موسی علیه السلام تاب تحمل کارهای خضر علیه السلام را نداشته است به همین خاطر بوده که مأموریت آن دو با یکدیگر فرق داشته است موسی علیه السلام مأمور به ظاهر و خضر مأمور به باطن بوده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۱۲، ص ۵۰۷ - ۵۰۸)

شعرانی در این باره می نویسد: «لأن تلك الأفعال كانت من أحكام روح الإلهام الولاى، (شعرانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۲۰)، این اعمال، نشأت گرفته از احکام روح الهام و ولای بوده است».

خضر علیه السلام در انتهای این داستان می گوید: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي، (کهف، ۸۲)؛ من این کار را از پیش خود نکردم».

و روایات متعددی در منابع اهل سنت وجود دارد که این دیدگاه را تأیید می کند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می گردد.

۱- مسلم از ابی بن کعب نقل می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ الْعُلَمَاءَ الَّذِينَ قَتَلَهُ الْخَضِرُ طَبِيعَ كَافِرٍ أَوْ لَوْ عَاشَ لَأَرْهَقَ أَبُوهُ طَغْيَانًا وَ كُفْرًا، (نیشابوری، ج ۴، ص ۲۰۵)؛

جوانی را که خضر به قتل رسانید، کفر بر دل او نقش بسته بود (دیگر اسلام نمی آورد) و اگر زنده می ماند پدر و مادرش را در حالت طغیان و کفر به قتل می رسانید».

حال چه مصلحت و حکمتی موجب این عمل و این مأموریت شده است؟ شاید بتوان از ظاهر آیه برداشت کرد که ایمان آن پدر و مادر در نزد خدا ارزش زیادی داشته است؛ آن قدر که اقتضا داشته است فرزندى مؤمن و صالح در همین دنیا داشته باشند و این فرزند خلاف این اقتضا بود و خداوند امر فرمود او را بکشند تا فرزندى دیگر بهتر از او و صالح به آنها عنایت نماید و با این عمل ایمان آنها نیز محفوظ بماند. در حقیقت این کار لطفی بود که خداوند در حق این دو بنده صالح خود کرده است.

فخررازی در این باره می نویسد:

زنده ماندن غلام مفسده برای والدین در دین و دنیای آنها داشته است، شاید خضر علیه السلام از طریق وحی دانسته که ضرر ناشی از قتل غلام کمتر است از ضرر زنده ماندن او برای پدر و مادرش، و به این سبب اقدام به قتل او کرد. (رازی شافعی، ۱۴۲۱، ج ۲۱، ص ۱۳۶).

۲-۵. تبیین نظام تشریح در داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع)

نظام تشریح مربوط به قوانین و احکام عملی است که خداوند متعال برای هدایت انسان مقرر کرده و انسان موظف است با اختیار خود به این فرامین و احکام عمل کند. حکم قصاص قبل از ارتکاب جرم و سؤالی که در این رابطه مطرح شده در محدوده نظام «تشریح» است.

طبق این دیدگاه، آن پسر، جوانی بالغ و مکلف بود؛ چرا که واژه «غلام» به معنای جوان نارس نیز به کار می رود؛ فخررازی در این باره می نویسد:

لفظ (غلام) گاهی شامل جوان بالغ می گردد؛ دلیل آن این است گفته می شود: نظرانسان بزرگ بهتر از نظر جوان است در این مثال شیخ مقابل و نقیض غلام قرار داده شده است این دلیل بر این است که غلام همان جوان است. (همان، ج ۲۱، ص ۱۳۲).

و از آنجا که موسی علیه السلام در اعتراض خود به خضر علیه السلام می گوید: «آیا نفس پاکی را بدون حکم و قصاصی کشتی؟»، دلالت بر این دارد که او بالغ بوده است؛ زیرا اگر غیربالغ بود، حتی اگر کسی را می کشت، حکم او قصاص نبود. و این جوان بالغ گناهش یا «ارتداد» بوده؛ زیرا پدر و مادرش افرادی مؤمن بوده اند و او مؤمن به دنیا آمده و بعد از ایمان، کافر و مرتد شده و مرتد فطری حکمش قتل است، چه توبه کند و چه توبه نکند. (صادقی، ج ۱۸، ص ۱۶۶)

در نتیجه جوان به دلیل اعمالش جایز القتل بوده است و اگر خضر علیه السلام عمل خود را مستند به جنایات او در آینده می کند به این دلیل است که می خواهد بگوید این فرد نه تنها فعلاً مشغول به جرم است؛ بلکه در آینده نیز جرم های بزرگتری را مرتکب خواهد شد؛ لذا کشتن او طبق موازین شرع به سبب اعمالش بوده و نه این که از باب قصاص قبل از ارتکاب جرم باشد. (سبحانی، ج ۱۲، ص ۲۳۵؛ شیرازی، ج ۱۲، ص ۵۰۷-۵۰۸).

بنابراین می توان گفت که رفتار خضر با جوان به مقتضای نظام تکوین مشکل ندارد زیرا در این صورت خضر مأمور الهی بوده که دستور خداوند را اجرا نماید مثل بقیه مأموران الهی و فرشتگان مأمور به قبض روح انسان ها، روایات متعددی هم این مطلب را تأیید می کند که خضر علیه السلام در راستای مسئولیت تکوینی جوان را کشته است. از نظر نظام تشریح نیز عمل خضر علیه السلام مصداق قصاص قبل از جرم و جنایت نبوده زیرا عمل خضر علیه السلام مطابق شریعتی بوده که خضر علیه السلام جوان مرتد فطری شناخته شده و مجازات او از نظر شریعت موسی علیه السلام قتل است در هر صورت نسبت به عمل خضر علیه السلام هیچ شبهه کلامی وجود ندارد.

نتیجه گیری

ماجرای خضر (ع) موسی (ع) مشتمل بر اسرار و آموزه های کلامی اخلاقی فراوانی است که به برخی از آنها اشاره شد، اما از مجموعه مطالبی که ذکر گردید می توان گفت که رفتار حضرت موسی (ع) در مقابل کارهای حضرت خضر (ع) به عنوان پیامبر اولوالعزم از نظر اخلاقی درس بزرگی برای ما می تواند باشد؛ اینکه چگونه به استاد باید احترام گذاشت و مقام و منزلت استاد تا چه اندازه است و صبر و ادب و نیز رفتار خضر (ع) با جوان به مقتضای نظام تکوین مشکل ندارد؛ زیرا در این صورت خضر مأمور الهی بوده که دستور خداوند را اجرا نماید و اینکه خضر (ع) در راستای مسئولیت تکوینی جوان را کشته است. از نظر نظام تشریح نیز عمل خضر (ع) مصداق قصاص قبل از جرم و جنایت نبوده؛ زیرا عمل خضر (ع) مطابق شریعتی بوده که خضر (ع) از آن پیروی می کرده است. بنابراین نسبت به عمل خضر (ع) هیچ شبهه کلامی وجود ندارد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آقائی جلیانی، امید، اخلاق کریمان (مقام صبر)، چاپ اول، قم: انتشارات بیت الاحزان، ۱۳۹۱.
۳. جزائری، نعمت الله، نورالمبین فی قصص الانبیا والمرسلین، چاپ اول، مشهد: نشر رضوی، ۱۳۷۲.
۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره پیامبران در قرآن)، ج ۲، چاپ دوم، قم: اسراء، ۱۳۷۹.
۵. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، چاپ اول، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۰.
۶. حبیب الله فرحزاد، یک گام تا خدا؛ چاپ اول، قم: انتشارات عطش، ۱۳۹۳.
۷. خوشدل روحانی، مریم، « طرایفی از ادب شاگردی در داستان موسی (ع) و خضر پیامبر از نظر علامه حسینی طهرانی » محل انتشار چهارمین همایش اخلاق و آداب زندگی، ۱۳۹۳، www.civilica.com
۸. درستی مطلق، مرجان، باخضر راه درطور علم، تهران: انتشارات مرجان درستی مطلق، ۱۳۹۱.
۹. رازی شافعی، فخرالدین محمد بن عمر التمیمی، تفسیر کبیر، ج ۲۱، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱.
۱۰. سبحانی جعفر، منشور جاوید، ج ۱۲، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام) ۱۴۱۶ ق.
۱۱. سهراب پور، همت، آثار تقوا و عبودیت، چاپ اول، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۱۲. الشعرانی، ابوالموهوب عبد الوهاب بن احمد بن المعروف، الطبقات الکبری المسماه بلواقح الأنوار فی طبقات الأخیار، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ هـ.
۱۳. الشیبانی، احمد بن حنبل ابوعبدالله، مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، قم: مؤسسه قرطبه، ۱۴۲۱ هـ.
۱۴. صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر قرآن بالقرآن و السنن، ج ۱۸، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، چاپ اول، بیروت: دارالمطبوعات اعلی، ۱۳۷۰.
۱۶. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، چاپ اول، تهران: مؤسسه بعثت، ۱۴۱۵ ق.
۱۷. عروسی الحویزی، علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۳.
۱۸. علم الهدی، سیدمرتضی، ترجمه امیرسلیمان رحیمی، چاپ دوم، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۱۹. فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر صافی، مترجم جمعی از فضلا بانظارت استاد عقیقی بخشایشی، ج ۴، قم: چاپ و نشر نوید اسلام، ۱۳۸۶.
۲۰. محمدی اشتهااردی، محمد، قصه های قرآن به قلم روان، ج ۴، تهران: مؤسسه انتشارات نبوی، ۱۳۸۸.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، ج ۷، قم: نشر دارالکتب اسلامی، ۱۳۷۷.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، چاپ اول، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۲۳. نقی پورفر، ولی الله، اصل مدیریت اسلامی والگوهای آن، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۷.

۲۴. نیشابوری، مسلم بن الحجاج ابو الحسین القشیری، صحیح مسلم، محقق محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۲۹-۱۳۳۴ق

